

لا بر اتوارهای ایشان برای صلاح بشر یا بر انداختن معارضین خود هر روز تجربه و وسیله نویسی بدست اهل صنعت و عمل میدهد بازاگر بیک کاغذ پاره یا ظرف شکسته یا سکه کهنه‌ای بر بخورند که برای شناساندن سابقه تاریخی ایشان یا کمک بمعرفت عمومی مفید باشد آنرا بهر وسیله و بهر قیمتی باشد میخرند و دانشمندان بتعیین ارزش واقعی و معرفی آن به مردم قیام میکنند و آنرا در موزه‌ها بهترین وضعی حفظ مینمایند .

البته در مملکت مانیز در مواقعی که جمهور هموطنان ما با علم و معرفت و کتاب و کتابخانه سروکار داشتند و علم را بتعبیر قدامت من حیث هو علم، طالب بودند همین حالت وجود داشت حتی در عهد شاه سلطان حسین صفوی که یکی از بدترین ادوار تاریخ ماست غالباً برای تحصیل نسخه خطی يك كتاب که در ایران دسترسی بآن میسر نبود هیأت‌هایی را مخصوصاً برای این کار بخارج از مملکت میفرستادند و بهر خواهش و تمنی و زحمت و خرجی بود آنرا بداخل کشور جلب میکردند اما امروز چون این قبیل آثار در داخل وطن اصلی خود خریدار ندارد هر چه هم تاکنون باقی مانده بخارج برده میشود و کسی نیست که در ضبط این میراث ملی و حفظ و احیای آنها جهدی بخرج دهد حتی کتابخانه ملی ایران که محصول دست و دماغ و طبع فرزندان خلف آن بهترین خزان و نفایس کتابخانه‌های لندن و پاریس و برلین را هم بیا ساخته آنقدر اعتبار در اختیار ندارد که لا اقل سالی صد جلد از این کتب را بخرد تا چه رسد بطبع و نشر آنها و تسهیل راه دسترسی مردم بآن کتب .

هر وقت ما از لزوم این کار یعنی احیای کتب قدیمی فارسی که قسمت اعظم آنها همچنان بصورت خطی و نسخ منحصر بفرد باقی مانده و باین بی‌اعتنائی عجیبی که در دولتهای بی‌علاقه و تحصیل کرده‌های سطحی نسبت بشأن آنها دیده میشود بیم تلف یا متروک شدن ابدی آنها میرود صحبت میکنیم غیر از يك عده معدود که مثل ماهیج قدرت مادی دیگر جز گفتن و نوشتن ندارند بقیه ما را جدّاً در این خیال تخطئه میکنند و بکهنه پرستی و اقدام بعمل لاطائفی منسوب مینمایند .

اگر واقعاً این آقایان این عمل را باطل و لاطائل و قابل تخطئه و سرزنش میدانند چرا اروپائیان را که پیوسته بعین همین اعمال مشغولند و باتفاق امم در امور مربوط بزندگان این دنیا کاردان ترین و مجرب ترین مردم اند بضعف عقل منتسب نهی سازند کاری که مادر این مقام میکنیم در حقیقت تعقیب سیره مرضیه همان جماعت است چه در این اواخر که بدبختانه رشته ارتباط مابعللی تاریخی با گذشته منقطع شده بود و راه و روش اجدادی را بکلی فراموش کرده و ادبیات و آثار ادبی خود را تقریباً یکسره متروک گذاشته بودیم اقدام خیر یک عده از مستشرقین فرنگی در طبع و نشر کتب فارسی و عربی و نمایاندن اهمیت مقام و آثار شعرا و فضلا و هنرمندان ایرانی از پنجاه سال پیش بار دیگر ما را متوجه این موضوع کرده است و کم کم فهمیده ایم که کاری را که وظیفه ملی ماست و مادرانجام دادن آن از هر کس احق و اولی هستیم چرا خود نکنیم و دائماً منتظر بنشینیم تا دیگران بما بگویند که مثلاً خیام و حافظ شعرائی بلند فکر بوده اند و ابوریحان نابغه بی نظیری است یا شاهنامه و جامع التواریخ رشیدی در نوع خود در دنیا مانند ندارند و آثار هنری بهزاد و علیرضای عباسی روشنی بخش دیده ادب ذوق و هنر است.

در ابتدای انتشار مجله یادگار در یکی از مجلات ماهیانه طهران در طی انتقادی که آثار سرنوشت و سفسطه از آن لایح بود بما اعتراض شده بود که چرا از کتب مفیده نویسندگان جدید مغرب زمین قسمتهائی را برای استفاده خوانندگان ترجمه نمیکنیم و چرا نویسندگان یادگار تمام توجه خود را بنمایاندن گذشته ایران و بیاد آوردن عظمت بزرگان این سرزمین و آثار ایشان که بتوهم آن انتقاد کننده عملی عبث و زاید است منحصر ساخته اند.

اگرچه ما برای جواب دادن باین گونه «انتقادات» که از آیین انتقاد علمی فرسنگها دور است از خط مشی خود منحرف نمیشویم لیکن برای آنکه از هر گونه سوء تفاهمی از این قبیل جلوگیری شود میگوئیم که مجله یادگار مجله ایست تاریخی و ادبی و

۱۸۶۵۶

مباحث آن چنانکه در افاده مرام شماره نخستین از سال اول آن مشروحاً بیان شده بیش از هر موضوع مسائل تاریخی و ادبی و جغرافیائی مربوط بایران است و چون نویسندگان آن میدان مطالعات خود را بهمین حدود محدود کرده نمیخواهند نخود هر آش باشند و بی بحث در مواضعی که از آن هیچگونه اطلاع ندارند و نشر آنها در مجله ای که موضوع آن معین و محدود است تناسبی ندارد دست بزنند. در همه جای دنیا برای هر رشته از موضوعات مطبوعات و مجلات خاصی است و هر کدام از آنها هم از حدودی که برای خود معین کرده اند تجاوز نمیکنند و بوالفضول وار در اموریکه خارج از حد و فوق شأن آنهاست دخالت نمی نمایند.

ثانیاً ما آنقدر خودخواه و بیخبر نبوده ایم که علم و معرفت و تمدن و هنر را منحصر با جداد خود بدانیم و منکر فضایل و معالی سایر ملل از گذشته و حاضر باشیم یا آنکه خدای نخواسته بخواهیم هموطنان عزیز را اغوا کنیم و ایشان را از توجه بکتاب و آثار علمای جدید فرنگستان منصرف سازیم. کسی که بدقت همان افاده مرام شماره نخستین سال گذشته یادگار را خوانده باشد میدانند که نیت ما درست برعکس این نسبت است و عقیده هر کس که خیر و صلاح آتی هموطنان خود را بخواهد نیز اینست که ترجمه کتب علمای فرنگی امروزی در هر رشته و فن و آشنا ساختن مردم ایران بنحقیقات و نوشته های دانشمندان جدید اروپائی و آمریکائی از الزم لوازم و جزء ضروریات آنی است و برای هر کس که بیک زبان خارجی آشناست ترجمه یک کتاب متین مفید از آن زبان بفارسی واجب عینی است.

چون حقانیت و لزوم این کار بدیهی است و کسی را در آن مجال تردید و بحثی نمیباشد از آن میگذریم، فقط غرضی که ما مخصوصاً در باب آن اصرار میورزیم این است که در مقابل ترجمه کتب و مؤلفات دانشمندان جدید که حتماً باید عمل شود و هیچگاه نیز دنباله آن منقطع نگردد بیک کار مفید دیگر نیز باید دست زد و اهمیت آنرا هم نباید بهیچوجه از اول کمتر دانست و آن طبع و نشر کتب قدیمه فارسی و عربی است

که از فرزندان ذیقدر این آب و خاک بیادگار مانده و احیای آنها علاوه بر آنکه از محو يك مقدار از ذخایر و نفایس اجدادی ما جلوگیری میکند از لحاظ معارف عمومی و برای روشن شدن تاریخ و ادبیات و جغرافیای خصوصی ایران مفید است .

کتاب قدیمه ما «ثروت ملی» ماست و ثروت‌های ملی سایر اقوام نیز چیزی دیگر غیر از همین نوع آثار نیست ، قدرت سلاطین و شوکت امپراطوریه‌ها و استظاعات‌های مادی و اقتصادی ملل چنانکه تاریخ شاهد آن است هر کدام بهر پایه و مایه باشد خلل پذیر است و کم و بیش پس از مدتی رو بزوال و فنا میرود اما آثاری که محصول فکر و قریحه و ذوق مردم است مادام که شیشه عمر نوع بشر بسنگ نیستی نخورده و از این جنس افرادی بر این کره استیلا دارند باقی میماند و دست بدست میگردد چه این قبیل آثار حیاتی جاوید دارند و در آنها مایه و جوهری است که نه تنها از پیری و انحلال آنها جلوگیری میکند بلکه مانند گوهر شبح‌چراغی که در ظلمت از دور بدرخشد و انظار را بخود جلب و گمگشتگان راه مقصود را در تیرگی و گمراهی هدایت کند هر بیننده و بینائی را بخود می‌خواند و راهنمای راه و حرزجان او میشود و اگر هم فی‌المثل هموطنان و همزبانان صاحبان آن آثار از بیخبری در آنها بدیده بی‌اعتنائی ببینند و قدر آنها را چنانکه باید نشناسند از سایر اقوام گوهر شناسان ناقد آنها را بجهان ودل می‌بخزند و بهرص و عشقی شدید حفظ میکنند و بکشف و تملک آنها بر دیگران فخر می‌فروشند .

مکرر شنیده‌ایم که بعضی از بیخبران مملکت ما برایش فلان آمریکائی یا اروپائی که يك نسخه قدیمی شاهنامه و حافظ یایک مجموعه از نقاشیهای بهزاد و علیرضای عباسی را بچندین هزار تومان خریده‌خندیده‌اند بتو هم اینکه آن آمریکائی یا اروپائی از عقل عاری بوده یاد در این دنیای مادی که ساخته و پرداخته همان آمریکائیان و اروپائیان است قدر پول را چنانکه باید و شاید نمیدانسته است .

آمریکائی یا اروپائی برخلاف تصور عوام ما در این قبیل موارد کمتر فریب

میخورد بلکه او پیش خود حسابی دقیق و تأملی هوشیارانه کرده و با مبلغی پول فناپذیر و سیم و زر فرّار جنسی خریده است که در نوع خود نظیر ومانندی ندارد و تهیه مثل آن در این ایام با صد ها برابر آن پول میسر نیست بعلاوه متاع جاویدی بدست آورده است که مطالعه و نظاره در آن برای اهل بصیرت از ملیونها پول بیشتر می‌ارزد بلکه از آن برای فهم حقیقت و نزهت خاطر فوایدی بر میآید که هیچ پولی بتولید نظیر آن قادر نیست.

اگر ما مردم جاهلی باشیم که قدر ثروت را نشناسیم کسانی که خبیر و بصیرند آنرا بهر نحو باشد از چنگ ما میر بایند و باستثمار آن میگردانند و در این کار علاوه بر خیری که به بی خبران یا نیازمندان می‌رسانند بر اثر خدمتی که در راه نجات یکی از متعلقات گران قیمت عمومی نوع بشر و شناساندن و تعمیم فایده آن بدیگران بانجام رسانده‌اند نام نیکی نیز از خود بر جا میگذارند.

تمام اهتمام ما اینست که يك مقدار از این کار یعنی کشف و ضبط و احیای کتب قدیمه اجدادی ما بدست خود ما ایرانیان انجام یابد چه ما چنانکه گفتیم هم از هر کس بیافای این وظیفه ملی احق و اولی هستیم هم در صورت اقدام باین عمل ثابت کرده ایم که آن اسلاف با افتخار را اخلاقی شایسته و وفاداریم و قدر و روتی را که ایشان بر ایگان به میراث برای ما گذاشته‌اند شناخته و خیره سرانه و بیخبرانه از دست نداده ایم و چیزهایی را که افتخار حقیقی ما بسته بآنهاست و تا آنها در دنیا هست حیات ما نیز تأمین شده بقدر ارزش حقیقی می‌شناسیم و بجان و دل خود بسته میدانیم.

اگر دنیای امروز در حق ما بقی الجملة احترامی قائل است و نام ایران و ایرانی را توأم با عزت و ذکر خیر میبرد نه بوسعت خاک و خود فروشی و تظاهر و زراء و وکلای امروزی مانه پهنآوری دولت هخامنشی و ساسانی و سلجوقی حتی نه بشوکت دربار خسرو پرویز و شاه عباس و فتوحات کوروش و داریوش و نادر است بلکه این عزت و احترام بیش از همه بیاد آن مایه و استعدادی است که دولت عظیم هخامنشی و ساسانی

و ساجوقی را اداره میکرده و دربار خسرو پرویز و شاه عباس و فتوحات کوروش و داریوش و نادر را بآن اشکال درخشنده و خیره کننده درمی آورده است. همین مایه و استعداد نژادی است که آثار دیگری از آن بشکلی بمراتب عالی تر و مفیدتر در لباس اوستای زرتشت و نوشته های ابن المقفع و شاهنامه فردوسی و رباعیات خیام و مثنوی مولوی و کلیات سعدی و حافظ و تالیفات ابوریحان و ابوعلی سینا و محمد بن زکریا و خواجه نصیر و ظرافت کاریهای میرک و بهزاد و علیرضای عباسی و آقارضا و صد هاهائال ایشان ظاهر شده و حس احترام و توقیر ملل دیگر دنیا نسبت بایران و ایرانی روز افزون کرده است.

سعی و اهتمام ما بدون آنکه ابلهانه فضل و هنر را بنژاد ایرانی منحصر بدانیم یا آنکه بانشر آثار دیگران و ترجمه کتب قدیم و جدید سایر اقوام مخالفتی داشته باشیم این است که بسهم خود مآثر اجدادی خویش بخصوص کتب نفیسه ای را که از قدمای ما بجا مانده و هنوز بر اثر نادر بودن و خطی ماندن کسی از آنها اطلاعی ندارد یاراه وصول مردم بآنها بسته است بهموطنان و همزبانان خود بشناسانیم و تا آنجا که وسایل مالی و مادی ما بما استطاعت دهد آنها را از پس برده خفایا بیرون کشیده در دسترس طالبان بگذاریم.

هر قدمی که در این مرحله برداشته شود بعقیده ما علاوه بر خدمت بتوسعه دایره معارف و تسهیل راه طلب برای جویندگان این قبیل متاع خدمتی است در راه حفظ و تکثیر ثروت معنوی ملی ما و کمکی است مستقیماً بتقویت ریشه حیات قومی ایرانی چه رکن رکن دوام و قوام یک ملت همین گونه ثروت های معنوی است که برخلاف قدرت نظامی و استیلائی اقتصادی هم همه وقت باقی و پایدار است و هم ضامن بقای قومی است که آنها را بوجود آورده و در آنها رتعلق بآنها دقیقه ای غافل نمی نشیند.

آزادی فکر*

بچه جهت ماجویای آزادی سیاسی هستیم ؟ باین جهت که ما آزاد آفریده شده ایم و چون تنزل از مقامی که خداوند خلقت بماداده موجب آزار خاطر ما خواهد بود بهیچ قیمت نمیخواهیم از این مقام دست برداریم .

بحث در موضوع آزادی فکر هم بحثی حقوقی است و هم بستگی بسعادت ما دارد از لحاظ حقوقی اگر بخواهیم ریشه آزادی طلبی انسان را بیابیم باید باحوال قوه شعور خود توجه کنیم چه در این توجه است که می بینیم که خداوند مخلوقات خود را بدو دسته مشخص تقسیم نموده یکدسته آنها که باید از نعمت آزادی متمتع باشند دسته دیگر آنها که محکوم حکم قضا و قدر و در قید عدم رشد خود اسیرند . باین دسته دوم که چاره ای جز اطاعت احکام طبیعت ندارند و در مقابل آنها مقاومت نمیتوانند و از تغییر مجرای آن عاجزند خداوند قوه ادراک نداده لیکن برخلاف نوع انسان را هم با قوه ادراک خالق کرده و هم باوقدرت آزادی بخشیده است . این دو صفت چنان ملازم یکدیگرند که ادراک بی آزادی عذاب الیم است و آزادی بدون ادراک مفهوم خارجی ندارد .

اگر کسی بخواهد که از ما که فکر میکنیم نعمت آزادی را سلب کند یا آنکه فکر ما را که آزاد خالق شده ایم بدرجه حیوانیت تنزیل مرتبه دهد هم به ما توهین کرده است و هم نسبت بخداوند خالق عصیان ورزیده است .

هر موقع که بعللی خارج از حیطه اراده انسان قوه ادراک ما قدرت خود را از

* مجله یادگار سال دوم ، شماره ۱۰ / (خرداد ۱۳۲۵) ص ۱-۹

این مقاله از یکی از کتب فیلسوف معروف فرانسوی ژول سیمون Jules Simon

(۱۸۱۴ - ۱۸۹۶) بنام آزادی La liberté عیناً ترجمه شده.

دست میدهد هم آزادی از ما سلب میشود و هم از حق آزادی طلبی محروم میمانیم بهمین جهت است که طفل تا بعد^{تر} رشد فکری نرسیده از آزادی بی نصیب و در قید اطاعت و التزام مقید است و دیوانه در زنجیر و محبس گرفتار و اقوام وحشی و بی تمدن تحت اداره دیگران ایام را بسر میبرند .

باید گفت که کسانی که زیر این بارها میروند مستحق زجر و قیدند چنانچه اگر رشد فکری داشتند خود بخود این قبیل زنجیرها را پاره میکردند و آزاد میزیستند . البته برای طفل این قید موقتی است لیکن اگر شخص بالغی آنرا بپذیرد یا کسی بخواهد او را دائم مقید نگاه دارد راهی برخلاف سنن طبیعی رفته است .

اگر بخدا معتقدیم و نوع خود را محترم میدانیم باید بر ضد این بدعت مبارزه نمائیم و قبول نکنیم که یکی از تشکیلات انسانی ما را از تمتع از آزادی بی بهره نماید و بکوشد که از ما شایستگی استفاده از آنرا بگیرد .

دولت که وجودش از لحاظ حفظ امن و عدالت در میان مردم لازم است بر من هیچ تعهدی نمیتواند مگر آنکه آزادی من با آزادی دیگری لطمه ای وارد سازد و اگر در محدود کردن آزادی من حقی باو داده شده است تنها بملاحظه دفاع از آزادی عمومی است . هنگامیکه امری سیاسی از قبیل تغییر قوانین عمومی یا انتخاب نماینده ای پیش می آید دولت حق دارد که مراراً نمائی کند و در این مرحله بمن دستوراتی بدهد زیرا که او را برای همین که عادلانه رفتار نماید و از اعمال منافع شخصی جلوگیری کند انتخاب کرده اند ، لیکن وقتی که من در مغازه ای یا کارخانه ای برای مصالحی که دامنه آن بآن اندازه ها عمومیت ندارد داخل میشوم چون وجود دولت چندان لزوم ندارد او هم نباید زیاد مزاحم من شود ، بهمین نسبت موقعیکه من در خانه خود هستم چون دیگر از هر گونه سلطه و اداره دولتی خارج زیست میکنم قدرت دولت که دم در منزل من از میان میرود نباید از در منزل بیعدبانه کاری داشته باشد زیرا که مراقبت در حرکات من در داخل منزل دیگر با او نیست .

حال که مسلم شد که دولت قانوناً حق پا گذاشتن بداخل منزل من ندارد بچه حق خود را مجاز مداخله در فکر و روح من میداند و بین من و خدای من حجابی ایجاد میکند؟ که با حق داده است که در راز و نیازهای من با خدا دخالت کند یا عالم صفائی را که من در تحقیقات علمی دارم مکدر نماید و عقل و شعور مرا از پی نمودن راه صواب منحرف سازد؟ بعقیده من هر اقدامی که مانع آزادی نفسانی من شود بزرگترین جنایات است زیرا که بنیان وجود مرا متزلزل میسازد اگر همه هستی مادی مرا بسرقت ببرند دست و پای مرا بغل و زنجیر ببندند و جسم را از جان جدا نمایند چون در اصل وجود من تغییری حاصل نمیشود و از آنکه هستم باز نمیمانم باکی ندارم لیکن اگر احساسات و فکر من محکوم احکامی شود که بدست مردمی مثل من وضع شده چون می بینم که مقدس ترین حریم حرمت انسانیت آلوده گردیده است تحمل زندگی بر من ننگ خواهد بود.

کسانی که با حقایق ریاضی سروکار دارند و فضیلت خود را در این میدانند که حوائج روحی بشر را احساس نمیکنند نباید و بما بگویند که آزادی فکر با سعادت ملازمه ندارد و همینکه انسان در کارهای روزانه و عیش و نوش آزاد شد کفایت و آزادی فکر او را بریا و تزویر میکشاند.

این نکته مسلم است که بعضی از افراد ناس خیلی کمتر از بعضی دیگر از فکر خود استفاده میکنند و این از آن جهت است که درک لذایذ فکری همه کس را مقدور نیست بلکه باید جرأت کرد و گفت که تا شخص کسی نباشد و بمقام و مرتبه ای نرسیده باشد نمیتواند بفهمد که آزادانه تحقیق و تتبع کردن و تحقیقات و اکتشافات خود را بدون مانع و رادع بیان نمودن و در خاطر دیگران انوار جدیدی از معرفت که علم از آنها محروم شده است افکندن و از فکر مثل خود یاداشتمندی عالی مقام تر استمداد جستن چه لذتی دارد.

موقعیکه رؤسای مافوق بآندره کشیش (۱) امر کردند که از خلطه و آمیزش با مالبرانیش دست بردارد او رنجی برد که همه کس باحساس آن قادر نیست و اگر دکارت بجای او بود البته بیشتر رنج میبرد .

انسان از جسم و روح مرکبست منتهی در بعضی جسمانیت غالبست و در بعضی دیگر روحانیت، چون در اجتماع روحانیت بر جسمانیت غلبه دارد نباید چنین پنداشت که امتیازات حقوقی ایشان بهمین علت کمتر میشود یا کسی حق دارد که آنها را محدود کند. دستگاه فکر لطیفترین و قویترین ماشینهاست و روش کاری دارد که نباید آنرا از آنراه سیر منحرف ساخت .

شخص عادی کور کورانه بکاری که برای آن ساخته شده است سرفرودمی آورد لیکن مرد صاحب فکر بکاری که کار او نیست بسختی تن در میدهد .

در دنیا عدد آبشارهای بزرگی که رودخانهها را بجوش و خروش درمی آورند بسیار است، اما از آن میان فقط آنهایی مفید افتاده که صنعت بشری از قدرت سقوط آنها در حرکت دادن ماشینهای قوی استفاده کرده در صورتیکه قدرت بقیه آبشارها بهدر می رود و کسی از آنها بهره بر نمیدارد. بهمین شکل چقدر استعداد های عجیب دیده ایم که بعلم نیافتن وسایل تکمیل یا منحرف شدن از راهی که برای پیمودن آن مستعد بوده اند تلف شده و کسی از نام و نشان ایشان خبری پیدا نکرده است .

همین قوت استعداد است که بعلم مذکور در فوق گاهی چنان در دستگاه دماغ ایجاد اضطرابی میکند که مستعدترین مردم را از راه بردن کوچکترین کارها عاجز مینماید و در برخورد با ایشان انسان نمیداند که با ابلیسی سرو کار دارد یا با نابغه ای در صورتیکه پس از تأمل می بیند که ابله و نابغه در یک وجود جمع آمده و نابغه ای از اضطراب گرفتار بلاهت شده است .

۱ - آندره کشیش Le père André (۱۶۷۵-۱۷۶۴) یکی از فلاسفه یسوعی

فرانسواست که از فلسفه دکارت حکیم پیروی میکرده و با مالبرانیش Malebranche فیلسوف دیگر فرانسوی دوست و معاشر بوده .

کسانیکه با تعلیم و تربیت سروکار دارند میدانند که فلان طفل که در تحصیل زبان و آداب یونانی و رومی بیشعورترین اطفال بشمار می آید به محض اینکه او را با ریاضیات آشنا میکنند استعدادی خارج از حد عادی از خود بروز میدهد و بیشعور دیروزی بصورت نابغه ای مستعد درمی آید.

معلم خوب کسی است که میزان استعداد هر يك از محصلین را بدست داشته باشد و هر کس را براهی که میخواهد میتواند براند حتی در تعلیم يك رشته معین و مخصوص همه اطفال را بتعقیب روشی واحد و ندارد بلکه برای تعلیم هر يك از ایشان روشی خاص برگزیند.

بسیاری از مردم هرگز از همان راهی که من میروم نمیگذرند لیکن باز همه بيك مقصد میسریم و بيك رشته حقایق را درمی یابیم.

کسانیکه مدعیند که افکار نیز مانند مایعات بالاخره بسطح اولی خود میرسند در اشتباهند زیرا که عادی ترین مردم مکرر در دوره زندگی خود صاحبان فکرهای بلندی را دیده است که نمیتوانستند بمدارجی عالی برسند لیکن بر اثر مواعی مجهول القدر و ضایع از میان رفته اند.

مطالعه تاریخ گذشته همین حقایق را آشکار میسازد مثلا وقتی دوره قرون وسطی را با قرون شانزدهم و هفدهم و هجدهم بسنجیم و خمود و بی اثری مردم آن دوره را در جنب نهضت پربرکت این قرون مشاهده میکنیم در شگفتی فرو میمانیم در صورتیکه فکر همیشه در بشر وجود داشته و طبیعت در پروراندن مردان بزرگ هیچوقت بخل و ضنّت بکار نمیبزده است.

از توماس قدیس که مشهورترین دانشمندان قرون وسطی در اروپاست با تمام رنجی که او در راه تحصیل معرفت برده چیزی که در این مرحله بجا مانده بسیار کم و بیقدر است.

با اینکه علمای قرون وسطی از هیچ جهدی دریغ نمیکردند و حس کنجکاوی

و حقیقت جوئی و جسارت علمی و جان نثاری در راه معرفت تا حد کشته شدن در ایشان به مرتبه اعلی بود باز باید دید که چه چیز کم داشته اند که مثل علمای جدید بنتیجه اثبتی نمیرسیده و از برداشتن قدمهای بلندی عاجز میمانده اند؟ آن گویا شب چراغ که بایستی ایشان را هدایت کرده و ذهن و فکرشان را روشن و قوی داشته باشد همانا آزادی بوده است که ایشان از آن محروم بوده اند و بهمین علت هر نهضت فکری جدیدی که بروز میکرده در زیر فشار قیود زمان جان میسپرده و نوع بشر از آن استفاده ای نمیتوانسته است و از آن جز شرح مجاهدات فوق العاده جماعتی برای فرار از زیر بار این قیود اثری دیگر بجا نمیمانده این مردم زورمند با وجود کمال استعداد مثل محکومین جزائی در انگلیس مجبور بوده اند که پیوسته سنک آسیائی را بگردانند که هرگز گندمی در زیر آن وجود نداشته بوده است.

فکر انسان در قرون وسطی در نتیجه منطقی غلط گرفتار بود و علمای آن عهد آنرا بهمان شکل که قضیه ای منطقی را حل میکنند بکار و امید داشتند باین معنی که فکر در آن ادوار دائماً از کبری بنتیجه میرسید بدون آنکه اجازه و قدرت داشته باشد که کبری را بسط یا نتیجه را تغییر دهد یا آنکه خود را از قید این منطق استعداد کش برهاند.

از همان اوان تحصیل در مغز او چنین فرو میگردند که ارسطو در چهار صد سال قبل از میلاد راهی را که نوع بشر باید تا جان در بدن دارد مایوسانه بپیماید معین کرده و غیر از آن راهی دیگر نیست.

این جماعت از ارسطوی واقعی ارسطوئی دیگر ساخته بودند که کلام او وحی منزل بشمار میرفت و وجود او عین منطق و علم محسوب میشد. هیچکس حق نداشت که در پیمودن این راه بچپ و راست خود نگاه کند، حکومتها هم از این اتحادی که در روش تحصیل وجود داشت استفاده میکردند لیکن استفاده کلی با کلیسا بود علمای این دوره میخواستند که با اعمال قیاس منطقی و کش آوردن مضمون يك حکم الی مالانهایه

کلیه مسائل جدید و ممکنه را حل کنند و با تجریض مردم بقیاس نگذارند که فکر ایشان در خط تصور و ابداع بیفتد.

از علم در دست مردم جز یک رشته مختصر احکام که دولت و کلیسا آنها را حق و مشروع شناخته بودند چیزی دیگر نبود و کار اهل تحصیل بهمان انحصار داشت که این جمله را بخوانند و با موشکافی عجیب در شرح آنها که کوچکترین نمری نداشت عمر ضایع کنند. تمام هم کلیسا و شاه و روحانیون و اشراف بتعقیب این عمل لغو مصروف بود و همه بمردم میگفتند که صلاح در تعقیب شیوه اسلاف است و جز پشت سر بجهتی دیگر نباید نگاه کرد چه اگر در این نظم که برقرار است چیزی جا بجا شود نوع بشر راه هلاک خواهد پیمود، نظم عالم بهوئی بسته است، هر کس چیزی تازه بیارد نجس و کافر شده است، آن همه احکام تکفیر و میر غضب را برای جلوگیری از بدعت باز کافی نمیشمردند، حاصل حکمت و کلام و سیاست و تاریخ و حقوق در آن ایام جز جامد و بیحرکت نگاه داشتن دماغها چیزی دیگر نبود و چون دماغها در چنین حال سر میگرد راه برای اصحاب هوی و هوس باز میشد تا هر فکری را میخواستند بکشند و بهر کس میخواستند آزار برسانند.

البته در هر تعلیم و تربیتی مقداری تقلید و تعبد وجود دارد چه خواه ناخواه هر کس که تعلیمی میگیرد باید از روشی که سابقین داشته اند پیروی کند و پارا جای پای ایشان بگذارد و این کاری است ضروری مگر آنکه مثل ژان ژاک روسو خواب این را ببینیم که روزی برای هر یک از محصلین یک معلم مخصوص هوشیار بر طبق استعداد او معین کنیم.

فضل تعلیم و تربیت جدید در این است که همه راه و روشهای علمی را بمردم می آموزد و بهیچ بهانه ای که با علم مغایرت داشته باشد هیچیک از آنها را از برنامه خود حذف نمیکند و با تعلیم زبان و ادبیات یونانی و لاتینی مردم عصر حاضر را با ادوار علمی درخشان قدیم مرتبط میسازد.

البته این عامل مستلزم انداختن مردم است در روی خطی معین لیکن این خط خطیست که آنرا عقلا و نوابغ کشیده‌اند و غرض از پیمودن آن نیز مقید ساختن افکار در پیروی از روشی معین نیست بلکه منظور از آن پرورش ذوق و دادن اسباب کار بدست تازه کاران است تا هر کس بیاری آنها بتواند آزادانه در زمینه‌ای که خود اختیار میکند کار کند و با داشتن روشی معین از خط مستقیم منحرف نگردد.

تفاوت فاحشی که بین يك شاگرد و يك معلم وجود دارد اینست که شاگرد تمام مساعی خود را در تعقیب روشی که معلم برای او برگزیده بکار میبرد در صورتیکه معلم برای پیروی از روشی تازه‌تر آزاد است.

همین شاگرد پس از آنکه بمقصد رسیدم و راه و رسم کار خود را یافت آنوقت با وجود یاسی که در تمام دوره تحصیل داشته از سرعت ترقیات خود تعجب میکند.

البته بین قوم دراکه و اشیاء قابل ادراک رابطه‌ای طبیعی وجود دارد لیکن برای آنکه این رابطه برقرار شود باید شخصاً جهد کرد و جهد مزبور با آزادی قرین باشد.

سرگذشت گالیله واقعاً حزن آور و موجب عبرت است. این مرد بزرگ که یقین داشت که زمین میگردد و قضاة ابله او را بتوبه کردن از این رأی مجبور کردند نمونه بسیار بارزی است از فشار زور بر فکر و از این نمونه‌ها ما هر روز داریم چه علناً می‌بینیم که چقدر مردم هر روزه بدشمنی با فکر بعنادی مخصوص برمیخیزند و با هر فکر تازه‌ای بشدت هر چه تمامتر جنگ میکنند و اگر مثل قضاة گالیله احکامی برای آنکه بچشم حکما بکشند ندارند با حربه‌ای که بغلط آنرا ذوق سلیم می‌نامند و در حقیقت جز عرف و کهنه پرستی چیزی دیگر نیست به مخالفت قیام میکنند.

هر قدر انسان کوچک باشد موقعیکه تصور میکند که بحقیقتی پی برده است نمیتواند در کسانی که نمیخواهند حقیقت در لباس حق جلوه کند بدیده حقارت ننگرد چه این تحقیر فقط باین بهانه است که حقیقت با حقه بازی درست در نمی‌آید یا مطابق

عقاید ایشان نیست .

رسیدن به علم کاری مشکل است به همین جهت هر کس باید در مقابل آن سر تعظیم
فرود آورد .

مذهب مسیح که مذهبی پر مغز است در تعریف سعادت حقیقی میگوید که
سعادت مواجهه با خداست یعنی درك حقیقت است بی حجاب. اما افسوس که میزان
قدرت هر يك از ما بسیار محدود است و به همین علت برای آنکه حقیقتی را دریابیم هم
دقت بسیار لازم است و هم بمعادلت مردان بی شمار نیازمندیم .

اگر هر ك همچنانکه کاتولیکها معتقدند و من نیز امیدوارم چنین باشد که ما را
باحقیقت مواجه قرار ندهد تحمل آن بسیار ناگوار خواهد بود آن هم باین زودی
و درست در موقعی که انسان راه کار را یافته و اسباب کار را بدست آورده است .

اگر مردم واقعا ب عظمت مقام علم و احتیاج خود بدان و تمتعاتی که از آن برمی آید
پی میبردند بجای آنکه متوجه مسائل بچگانه شوند و در پی مقامی بدون یابرای
منافع روزانه بجنگهای خانمانسوز بپردازند همه گرد یکدیگر جمع می آمدند و
تمام قوای جسمانی و عقلانی خود را در راه از میان بردن اشتباهات و پی بردن بحقایقی
مجهول و پیش رفتن در راه معرفت علل و اسباب امور دست اتحاد بیکدیگر میدادند .

اگر چنین میشد می توانستیم بگوئیم که کاری اساسی و مفید انجام یافته و انسان
بر طبق قواعد انسانیت عمل نموده و مردم بمقامی رسیده اند که شایستگی زیارت جمال
ایزدی و همکاری با خداوند خالق خود را یافته اند .

سعی کنید تا هر قانونی که میگذارید برای معاونت و تقویت و قدردانی از فکر
باشد و از قوانینی که فکر را در قید و بند می اندازد خودداری نمائید و قدرت قانون را
در راه تضعیف قدرت فکر بکار نبرید

مقدم ترین انواع آزادی که ساده ترین تمام آنهاست و سرچشمه کلیه آزادیها

وامتیازات بشری محسوب میشود آزادی فکراست .

آیا مردم حق داشته‌اند که گالیله‌را فقط بجرم اینکه پرده از روی یکی از اسرار

طبیعت برداشته‌است بزانو در آورند؟



غار ت معنویات*

مملکت چندین هزار ساله‌ما که در ادوار تاریخی همه وقت مهد تمدنهای قدیم و مرکز دولت‌های عظیم بوده و از سند تا فرات و از سیحون و کورا تا خلیج فارس و بحر عمان وسعت داشته و در دره‌های حاصلخیز و پر برکت آن بلاد معتبر جماعت کثیری هنرمند و صنعتگر و عالم و ادیب را پناه میداده از همان اوان اعتبار بابلی بزرگی دست بگریبان بوده که همان هم چندین بار صدماتی سخت بآن زده است و آن وجود اقوام بدوی و وحشی بوده است در صحاری خارج از حدود طبیعی ایران مثل ساکنین دشتهای توران و سیبری و شمال قفقازیه و اقوام سامی حدود بادیه الشام و جزیره العرب .

این اقوام که باقتضای طبع بدویت و مستعد نبودن سرزمین مسکونی چاره‌ای جز خانه‌بدوشی نداشتند و تهیه وسایل معیشت خود را از راه غارت و تعرض بآبادیها و مساکن مردم شهر نشین و بیغما بردن حاصل دسترنج و اندوخته زحمت و کار ایشان آسان تر از هر کار دیگری میدیده اند پیوسته در کمین یافتن فرصتی جهت ریختن بیاد آباد ماوراءالنهر و خراسان و آذربایجان و سواحل دجله و فرات و جزایر و کناره‌های خلیج فارس بوده و هر وقت هم وسایل دفاع را از این طرفها سست و ناپایدار دیده کم و بیش بقصد شوم خود رسیده‌اند .

همه مورخین با انصاف نوشته‌اند که اگر فداکاریها و دفاعهای مردانه امثال کورش کبیر و داریوش و اشکانیان و شاپورو بهرام گور و قباد و انوشیروان و هرمز چهارم نبود و حشیان شمالی نه تنها تمدن ملل مشرق بلکه تمدن یونان و روم را نیز زیر پای استیلای خود در هم میکوفتند و بسیاری از معنویات و معارفی را که تمدن

امروزی دنیا بر آن اساس مبتنی است یکسره از میان میبردند .

دولتهای مقتدر ایران قبل از اسلام مدافع تمدنهای قدیم در مقابل مخاطرات بزرگی که از خارج آنها را تهدید میکرد بودند و تا قدرت داشتند در برابر این سیل بنیان کن می ایستادند حتی دولت با شوکت روم که از طرف معابر قفقاز خود را در خطر این مهاجمین میدید هر سال مبلغی سنگین پادشاهان ایران خراج میداد تا سر بازان ایرانی جلوی وحشیان شمالی را داشته باشند و نگذارند که از راه ارمنستان و آناتولی بممالک متصرفی روم دست بیابند و وقتی که یوستی نیوس امپراطور روم شرقی از راه سفاهت با خاقان هیاطله اتحادی بست تا او از طرف شمال شرقی و خود از طرف مغرب ایران را در میان بگیرند و با محو دولت ساسانی بتصور خام او دولت روم از شر چنین خصمی قادر خلاص یابد انوشیروان با بیداری و مهارتی عجیب خاقان ترك و امپراطور روم هر دورا سر جای خود نشاند و نه تنها ایران را از بالای استیلا وحشیان هیتالی نجات بخشید بلکه غیر مستقیم روم را هم که ایران از طرف شمال شرقی و شمال حدود خود محافظ آن بود و اگر هیاطله بر ایران دست یافته بودند آن مملکت را هم از هر طرف در میان میگرفتند از خطری که یوستی نیوس عواقب آنرا نیندیشیده بود حفظ کرد .

هجوم عرب و تسلط پیدا کردن ایشان بر يك قسمت مهم از دنیای متمدن قدیم يك باره اوضاع سابق را بر هم زد باین معنی که چون هجرت قبول اسلام عرب و عجم و ترك و تازی را در همه حقوق برابر قرار میداد دیگر هیچکس حق نداشت که جلوی رفت و آمد یا رسیدن مسلمانان را بمقامات و مدارج اجتماعی و سیاسی باین اسم و عنوان که او بنژادی دیگر متعلق است بگیرد .

همین کیفیت سدی را که چندین قرن بود ایرانیان در مقابل اقوام وحشی و بدوی بسته و راه وصول ایشانرا بیلاذ آباد و مراکز تمدن شرق و غرب مسدود کرده بودند در هم شکست و در نتیجه ترکان و زرد پوستانی که اسلام آورده بودند دسته

دسته بلامانع بایران هجرت کردند و رؤسای ایشان در دربارها و دستگاههای حکومتی و نظامی خلفا و امرای مسلمان صاحب نفوذ و مقام شدند حتی کم کم قسمتی از قشون خلفا و امرای هم ایشان تشکیل دادند.

بعد از این ترکان مسلمان نوبت بترکمانان و زرد پوستان غیر مسلمان مثل ترکمانان غز و قراختائیان و مغول رسید و بلاهایی که میدانیم و کمتر تاریخ دنیا نظایر آنها را نشان داده از جانب آنان بمملکت ما و قسمت دیگری از ممالک اسلامی شرق وارد آمد.

در این گیر و دارها همچنانکه در استیلای تیمور و فتنه افغانه و تعرضات دول استعماری اروپائی اتفاق افتاده ایران ستمدیده ما علاوه بر اراضی وسیعه که از دست داد و در بعضی موارد حتی از پای تختها و مراکز اصلی حکومت و مدنیت خود رانده شد چندین بار قسمت اعظم هستی مادی او نیز از زر و سیم و گنجینه های جواهر و نفایس و خزاین کتب بیاد غارت رفت و عمارات و ابنیه و زراعت و صنعت آن منهدم و نابود شد.

با تمام این احوال ایرانی در هر کجا مانده ایرانی مانده و از برکت تاریخ چند هزار ساله و بزرگان صاحب اثر و آثار جاوید که از ایشان بیادگار باقیست و هیچ حادثه ای نیز تا کنون نتوانسته است نقش ایرانی بودن را از چهره آنها بسترده همچنان تعلق خود را نسبت بگذشته پرافتخار و وطن اصلی خویش حفظ کرده و باتکای همان سابقه درخشان با وجود نکبت زمان و تحمل حکومت خارجیان باز از انتساب خود بایران و ایرانی تن نزده و در دیگران مستحیل نشده است.

هنوز مزار مولوی با اینکه در قلب آناتولی قرار دارد گویی خطاب بعارفان زبان شیرین فارسی میگوید که :

بعد از وفات تربت ما در زمین معجوی در سینه های مردم عارف مزار ماست

و نظامی در زیر خاک گنجه بر فراق می نالد و میفرماید که :

کنجه گره کرده گریبان « من » بی گرهی ملک عراق آن من

و ایوان شکسته مداین که : « با شکستگی ارزد بصد هزار درست » از کنار دجله
آواز بر میدارد که :

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدیداست صنایع عجم را

و حکیم بزرگوار سنائی از باطن غزنه چنین صلاهی سخن در میدهد که :

بس ، که شنیدی صفت روم و چین خیز و بیا ملک سنائی بین

تا همه دل بینی بی حرص و بخل تا همه جان بینی بی کبر و کین

باری اگر گردش روزگار و تقلبات لیل و نهار قسمتهای عظیم از خاک و سبیل

ایران را از پیکر اصلی آن بریده و بسیاری از مادیات آنرا بر باد غارت و فنا داده

باز لله الحمد از معنویات متعلق بنژاد ایرانی آنقدرها در داخل ایران امروزی و در

قسمتهایی که اکنون از حدود سیاسی آن خارجند بر جا مانده است که بزنده داشتن

نام و نشان ایرانی کمک کند و عظمت گذشته آنرا بیاد دوست و دشمن بیاورد .

جای هزار شکر باقیست که اگر غارتگران و بدویان یا دول متعرض از خاک

ایران عزیز قسمتهایی را ربوده و کرور کرور ثروتهای مادی از هستی ما را بغنیمت

برده و آبادیهای ما را خراب و ویران ساخته اند باز هیچوقت در مخیله ایشان این

پندار باطل راه نیافته بوده است که دست بغارت معنویات ما ببرند و سوابق مشعشع

تاریخ ما یا بزرگان علم و ادب و هنر ایرانی و آثار جلیله ایشان را هم بعنوان غنیمت

جنگی از ما بر بایند و بخود ببندند .

این مسأله یعنی «غارت معنویات» تحفه تازه ایست که نهال شوم آن قریب بنیم

قرن قبل در کنار بوغاز بوسفور کاشته شده و حالیه شاخه های این شجره خبیثه از

کناره انهار کورا و کابل و تاحدی از ساحل شطدجله سر بر کشیده و هر روز مطبوعات

و دستگاه های تبلیغاتی ایشان نمره های زهر آگینی از آنرا بکام جهانیان فرو میکنند .

این کار زشت از مدتی پیش در بعضی از ممالک همسایه بدست کسانی که جز

منظورهای سیاسی و تبلیغاتی غرضی دیگر ندارند و در پیشگاه حقیقت بهیچوجه در خود احساس شرمندگی نمیکنند شروع شده و دنباله آن همچنان ادامه دارد غافل از آنکه حقیقت خود حافظ و معرف خود است و با این وسوس و وسایس نمیتوان بر چهره آن نقاب اختفاء کشید و چشمه نافذ و فروزان آفتاب حق را با گل هوس و غرض کور کرد . آثار معنوی يك قوم محصول ذوق و فکر و استعداد افراد برجسته آن و در سالها قدم زدن در شاهراه تمدن و پخته شدن خمیره های ذاتی و خصایص عالی و قومی است و بهمین جهت هر يك از آثار معنوی قومی را که بگیریم آنرا نماینده ذوق و فکر و استعداد و طبع مخصوص همان قوم می یابیم و بین آن و بین همان نوع اثر در میان قوم دیگری کمتر شباهتی می بینیم .

بنابر این هر کس که بخواهد بوجه اغاره و استراق یا دست بردن در تاریخ معنویات اقوام دیگر را بخود ببندد و آنچه را که بپیکر او نارساست بآن بیاویزد علاوه بر آنکه بایر ایه های ناساز و عاریه هر جا بخود نمائی بپردازد استهزاء خاص و عام را بخود جلب میکند چون بالاخره حق بذی حق بر میگردد تاریخ ساز بی توفیق در میان خاص و عام رسوا میشود و از رنج بیهوده خود جز ندامت و خجالت ثمری بر نمیدارد .

در دوره های قدیم چون غارتگران و متعرضین بهمان قوای مادی و جسمانی خود می بالیده و زور را عین حق میدانسته اند و تا حدی انصاف و جوانمردی و گذشتگانهایی مردانه داشتند بهمان قانع بودند که قومی را زیر دست خود بیاورند و از ثروت و خاک و دارائی مادی او هر چه رامی توانند بتصرف خویش بگیرند دیگر چون متمدن بقلم رفتن و خود را در سلك متمدنین قدیم و صاحبان آثار عالی ذوقی و هنری کشیدن باب نشده بود هیچوقت تعرض بناموس معنوی اقوام دیگر را جایز نمیشمرده و در پی این دزدی زشت و ناجوانمردانه نمیرفته اند .

امروز بدوره ای رسیده ایم که اگر چه تمدن مادی فوق العاده ترقی کرده لیکن

بدبختانه هنوز تجاوز و تعرض بحقوق دیگران در افراد انسانی حتی در همان تمدن‌نینی که خود را زبده بشر معرفی میکنند کشته نشده بلکه درجه شدت و حدت آن فزونی نیز یافته است، منتهی اگر در سابق غارتگران و متجاوزین شهادت اینکه خود را باین اسم و عنوان معرفی نمایند داشتند امروز عنوان متمدن یا ترس از سرزنش عمومی یابیم از بروز جنگ عمومی و خسارات عظیم آن متجاوزین را بر آن داشته است که تجاوز و تعرض را بصورت‌های مختلف و در زیر پرده‌ها و تحت عنوان‌هایی که زیاد وحشت‌زا و فضاحت‌آور نباشد اجرا کنند و در این مرحله آخرین صورتی از آن که از نیم قرن پیش بجلوه در آمده غارت معنویات ملل زیر دست ضعیف است بوسیله تبلیغات و تاریخ سازی و مستحیل کردن آنها در خود تا با بودن دل و هیز مردم در بردن آب و خاک و مال و منال ایشان دچار اشکال بزرگی نشوند چه وقتیکه صاحب خانه رام یا در خواب شد تصرف خانه زحمتی ندارد و موقعیکه در حصار قلعه‌ای رخنه‌ای بزرگی راه یافت دیگر حفظ آن امکان پذیر نخواهد بود.

این حيله و تدبير البته چنانکه مخفی نیست ساخته و پرداخته دواير سياسی و تبلیغاتی ممالک استعماری و محصول فکر نویسندگان مزدور و جاه طلب آن ممالک است و چیزی نیست که از خاطر فلان نویسنده ترك یا عراقی یا قفقازی یا افغان تراوش کرده باشد، فقط این ساده لوحان ندانسته بساز آن مکاران طمع کار میرقصند و پیش خود چنین تصور میکنند که با دامن زدن آتش تعصب و اختلاف بتاریخ و تمدن و تحکیم بنیان قومیت خویش کمک میکنند در صورتیکه دول استعماری که در پس پرده این عروسکها را می‌جنبانند ازین بازی کیف میبرند و در آخر کار هم بوساطت در میان می‌افتند و آنچه را که هنوز با آتش کینه ورزی و نزاع و جدال نسوخته است تحت حمایت یا تصرف خود میگیرند.

نمیدانم تا کی مشرق زمینی مسلمان گرفتار سفاقت خواهد ماند و کی ممکنست از خواب اغما و غفلت بیدار شود و بکشد و مکر دول استعماری و با سیر بودن خود

در چنگال استیلاي ایشان پی ببرد و چاره‌ای برای نجات بقية الباقية آب و خاک مسکونی خود از شر تعرض آن دول آزند بیندیشد .

اگر خدای نکرده روزی وطن ما و مملکت برادران افغان ما بیچنگ یکی از این دول بیفتد و ما اسیر و فرمانبردار ایشان شویم چه فایده دارد که سنائی ایرانی باشد یا افغان در صورتیکه ایرانی و افغانی دوبرادرند که اگر بعلت رسیدن برشد خرج خود را از هم جدا کرده‌اند رشته اتصال برادریشان قطع نشده است .

امروز برادران افغانی ما میخواهند بیچاره سنائی را که بقول خود : « رسته ز تربیت زمین و زمان » است در چهار دیوار غزنین تخته بند کنند و با زدن داغ افغانی بر پیشانی او او را مخصوص بخود بدانند و از مفاخر افغانستان که اصطلاحی و مملکتی جدید است و بهیچوجه در عهد سنائی وجود نداشته بشمارند در صورتیکه فارسی زبانان ری و اصفهان و شیراز اگر زودتر و بهتر از مردم غزنه کلام سنائی را نفهمند و از آن لذت نبرند یقیناً دیرتر و بدتر نخواهند فهمید و لذت برد .

اساساً این نزاعهای خلاف انگیز و برانگیختن شور در عوام نفهم برای چه و بچه قصدی است ؟ فرض کنیم که تمام مفاخر و معنویات ملت ایران را در طی تاریخ طویل آن از ما بگیرند و نثار برادران افغانی ما کنند ، آیا با این کیفیت کابل لندن و پاریس میشود و ثروت و قدرت افغانستان پایه انگلستان و آمریکا ارتقاء می یابد و پوستین دوز کابلی از عهده رقابت با استادان صنعت کار اروپا بر خواهد آمد ؟

خوبست برادران افغانی ما بجای ادعاهائی که خود ایشان هم در باب آنها شك دارند و بهمین جهت هم برای رفع آن شك بزمین و آسمان متوسل میشوند - و بقول آخوند ما بان ما ، دست در ریسمان پوسیده مستندات و دلایل « لایتچسبک » میزنند بکوشند که امروز از خود هنری بدنیا نشان دهند که شك و تردیدی در آن نرود و عالم متمدن باتفاق کلمه آنرا مایه افتخار و سرافرازی ملت افغان بشناسد و ما هم مثل تمام مردم دنیا در مقابل آن سر تکریم و احترام فرود آوریم و الا یقین بدانند که

روش ناپسند بعضی از مجلات و مورخ نمایان ایشان در پیش کشیدن حدود افغانستان موهومی تابشت سبزوار و شاهرود و حدود کویرلوت و شبانکاره قدیم و سعی در غارت معنویاتی که ایرانی بودن آنها را حتی مطلعین و افراد با انصاف افغانستان هم نمیتوانند انکار کنند و صدور ورقه هویت افغانی برای امثال طاهر ذوالبیمین که خود را از اولاد رستم مظهر عصر پهلوانی ایران میدانسته و یعقوب لیث که نسب او را بر است یادروغ بساسانیان می پیوسته اند و هزاران نفر دیگر که نه پدر و مادرشان رنگ کابل و قندهار را دیده نه در عصر و زمانشان از افغان و افغانستان نام و نشانی در میان بوده جز اینکه يك ملت همسایه و هم کیش و هم زبان را آزرده کند نتیجه ای ندارد در صورتیکه ما ایرانیان بترقی و تعالی حقیقی افغانستان کمال علاقه را داریم و اگر از جانب خارجیان خاری پهای یکی از ساکنین آن برود مثل اینست که بقلب فرد فرد ما رفته باشد.

ما سالهاست که این قبیل نغمات شوم را از جانب يك عده نویسنده متعصب کابل که پرورده دست و آلوده باغراض جوانان ترك بوده اند می شنویم ولی چون یقین داشته و داریم که این بیانات زبان حال همان عده معدود بخصوص است نه اظهار مکنون خاطر ملت افغان در آن بدیده شوخی و استرحام می نگریستیم و آنرا بهیچوجه قابل اعتراض و جواب نمی شمردیم و بسکوت می گذرانیدیم تا شاید بر اثر جلوگیری اولیای مسؤل دولت افغانستان یا اقدامات جدی دولت ما باین قبیل تفتینات و الغاء شبهات خاتمه داده شود و ناشرین آنها بصراط مستقیم عقل برگردند.

بدبختانه حالیه مشاهده میشود که این انتظار ما بیهوده بوده است چه می بینیم که تبلیغات مسموم سابق روز بروز شدت پیدا میکند و هیچیک از اولیای دولت دو طرف هم در صدد منع آن نیستند.

ما باولیای دولت افغانستان و سیاستی که تعقیب میکنند کاری نداریم اما از سست عنصری و اهمال دولت خود در این باب سخت در تعجبیم. هر وقت با یکی از

مسئولین در این موضوعها صحبت میکنیم لزوم حفظ روابط حسنه و نیاززدن خاطر حساس همسایگان را برخ ما میکشند .

هزار لغنت بر آن کس که با حفظ روابط حسنه با همسایگان مخالف باشد و بعد و قصد در آزدن خاطر ایشان بکوشد اما اگر شما در قبال کسی که همسایه شماست و بشما پیوسته ناسزا میگوید و دست تعرض بناموس شما دراز میکند بعنوان «حفظ روابط حسنه» و «نیاززدن خاطر حساس همسایه» سکوت یا اهمال بخرج دادید مردم در عرف خود باین حرکت جز بی غیرتی و بی حیثی نامی دیگر نمی نهند و رعایت این قبیل «ادب» های بیجا را جز از سست عنصری و عدم اعتماد بنفس از چیزی دیگر نمیدانند .

اگر ما بدون آنکه بخواهیم این روش سخیف را پیروی کنیم - بمملکت افغانستان که سر بلندی و سعادت آن موجب کمال خوشوقتی ما خواهد بود «مملکت کابل و قندهار» بگوئیم تامفهوم واقعی آنرا رسانده باشیم هزار اعتراض رسمی و غیر رسمی متوجه ما میشود و یقین داریم که هنوز این عبارت را بزبان نیآورده جناب آقای سفیر کبیر افغانستان صبح زود قبل از آنکه وزیر امور خارجه ما از خواب ناز برخیزد در اطاق ایشان برای تقدیم اعتراض حاضر است امامدتهاست که در کابل در زیر چشم وزیر امور خارجه افغانستان و بااطلاع کامل اولیای دولت آن که حتی يك ورق نوشته سانسور نشده را اجازه ورود بمملکت خود نمیدهند عنوان «فارس» بجای نام رسمی کشور ما که از زمان انشاء کتاب اوستاتا امروز «ایران» بوده نوشته میشود و وزارت خارجه ما حتی از يك اعتراض رسمی هم در این باب خود داری میکند .

تاریخ سازان امروز کابل حتی گستاخی را با آنجا رسانده اند که در نقل عبارات تاریخ ایران سرجان ملکم و نقل داستان هجوم افغانه بایران هر جا صحبت از ایران و ایرانی است این دو کلمه را بفارس و فارسی تبدیل می کنند تا بتصور خود ایران که حد طبیعی آن از طرف مشرق بشط سهند میرسیده فقط و فقط شامل ایالت فارس شود و بلوچستان